

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صل الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ،
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَتَفُورَ قُوزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

بحث در شواهد و قرائن و یا ادله‌ی احتمال سوم بود در اخبار من بلغ که موضوع ثواب و
ما یترتب علیه الثواب عمل انقیادی باشد. گفتیم که شواهد و ادله‌ی این قول از مطالبی
که قبلاً در دو قول قبل گفته شده است تا حدود زیادی روشن می‌شود اما در عین حال
به‌نحو فهرست آن ادله را مع بعض ادله‌ای که ممکن است اضافه‌ی بر آن ماسبق باشد
عرض می‌کنیم. دلیل اول خبر بیانی بود که دیروز گذشت؛

بیان دوم:

بیان دوم این هست که در مقام شی‌ای که قابلیت برای این داشته باشد که موضوع ثواب
واقع بشود به حسب دلیل عقلی و ظاهر لفظی، جز همین عمل انقیادی نیست؛ فتعین که
بگویم موضوع ثواب عمل انقیادی است. توضیح مطلب این است که خبر ما سه احتمال
بیشتر نداریم، بالاخره این ثواب یک موضوعی می‌خواهد، موضوع این ثواب یا انقیادی
است که در این‌جا وجود دارد یا ذات‌العمل است و یا عمل انقیادی است، دیگر احتمال
چهارمی وجود ندارد؛ اما خود نفس الانقیاد این عنوان در روایات ذکر نشده؛ بلکه چیزی که
در روایات هست به حمل شایع مصداق انقیاد هست، کسی که عملی را می‌رود می‌آورد به
احتمال این‌که شاید مولا فرموده باشد، شاید ثواب داشته باشد، این عمل به حمل شایع
انقیاد؛ اما عنوان انقیاد در روایات ذکر نشده، این امر انتزاعی از فعلی که به آن مقصد
آورده شده باشد. پس بنابراین این خیلی خلاف ظاهر است ولو این‌که عقلاً درست است،
بلکه مؤید عقلی دارد چون انقیاد حسن است و کسی که انقیاد کند استحقاق ثواب دارد به
این معنا که ثواب به او دادن یقع فی محله، حالا اگر استحقاق به آن معنا هم نگویم اما
این‌که عطاء ثواب به او واقع فی محله و حسن. اما بالاخره در ظاهر لفظ هیچ‌کدام از
روایات این مطلب نیامده.

و اما این‌که به نفس عمل بخواهد باشد، خبر نفس عمل هم در این روایات فرض شده
پیامبر(ص) ممکن است نفرموده باشند و ان لم یقله، ممکن است نفرموده باشند؛ پس

یعنی عملی است که ممکن است اصلاً مصلحت نداشته باشد بلکه ممکن است مفسده داشته باشد.

س: ...؟

ج: آن ثواب که نفرموده چرا نفرموده؟ چون این عمل یک عملی است که اصلاً مصلحت ندارد که حضرت بفرماید ثواب دارد، یا مصلحت اصلاً ندارد یا اگر دارد مصلحت مغلوبه است، یا نه، صرفاً مفسده دارد اصلاً و این روای اشتباه کرده یا دروغ بسته. بنابراین عمل مفروض نیست در این روایات که یک شیء صالحی است ذا مصلحت است، این در این روایات مفروض نشده؛ وقتی مفروض نشد بلکه محتمل است که مفسده‌ی خالصه داشته باشد یا مفسده‌ی غالبه بر مصلحت موجوده داشته باشد، بنابراین خود ذات عمل صلاحیت برای ثواب ندارد. خب وقتی که صلاحیت نداشت خب انقیاد که نشد خلاف ظاهر بود ولو صلاحیت دارد انقیاد ولی آن خلاف ظاهر بود. ذات‌العمل بدون قید انقیاد، بدون توجه به این که این مصداق انقیاد هست، این هم که این مشکله را دارد، صلاحیت ندارد، بنابراین یتعیّن که گفته بشود که بله العمل الانقیادی، عملی که به این رجاء و به این امید آورده شده است، این موضوع حکم است؛ و همین مختار عده‌ای از اعظام است منهم محقق خوئی در مصباح الاصول که فرموده است:

«نعم الثواب مترتب علی ما اذا كان الاتيان بالعمل بعنوان الرجاء و احتمال المصلوبية علی ما يستفاد من قوله(ع) فعمله التماس ذلك الثواب او طلب قول النبي(ص) فلا یترب الثواب علی ما اذا أتى بالفعل او أتى بالفعل لغرض آخر»؛ خب عده‌ای از بزرگان دیگر منهم شیخنا الاستاد یا بزرگان دیگری هم این مطلب را فرمودند.

آیا این استدلال و این قرینه‌ی اقامه شده تمام است یا نه؟ از مطالب گذشته روشن شد که این استدلال ولو صورت برهانی دارد این تمام نیست. چرا؟ چون این مبنی است بر این که آنچه که مصحح ثواب برای یک عمل هست مصلحت‌داری خود آن عمل است، خود آن چیزی که ثواب به او می‌دهند. اگر این‌طور باشد بله، اما همان‌طور که گفتیم ما یصح الثواب فقط منحصر در این نیست که آن عمل خودش دارای مصلحت باشد تا به فاعلش ثواب بدهند، بلکه اگر مصلحت طریقت هم داشته باشد این هم مبرر این هست که مولا ثواب بدهد برای این که این طریق است و راه است برای این که آن امر واقعی که مردود شده بین این‌ها، آن‌ها انجام بشود. عرض کردیم که شارع می‌بیند بین این مستحبات، بین این روایاتی که دالّ بر استحباب اموری هست ولو همه‌شان ضعاف هستند مثلاً صدّات روایت است همه‌شان ضعاف هستند، شارع می‌بیند که شصت‌تای این‌ها واقعاً درست است، چهل‌تای آن‌ها هست که خلاف واقع است؛ می‌آید می‌گوید آقا من برای همه‌ی این شصت‌تا هر کدام را انجام دادید ثواب می‌دهم تا عباد را... آن ثوابی هم که گفته شده، همان ثوابی که راوی گفته شده می‌دهم، چرا؟ به منظور این که با انجام همه‌ی این‌ها عبد به آن شصت‌تایی که یا عده‌ای از آن شصت‌تایی که مصلحت دارد واصل بشود و آن مصالح از دست عبد نرود. پس بنابراین اگر می‌گوید بقیه را هم ضمّ می‌کند می‌گوید من به آن‌ها هم ثواب می‌دهم که درواقع صلاحیت ندارد ذاتاً مصلحت ندارد یا حتی مفسده دارد، اما در باب تراحم حفظی می‌بیند که می‌چرید، حالا یک مفسده‌ای هم یک‌جا داشته باشد می‌چرید که آن مصالح به‌دستش بیاید، علاوه بر این که همین‌جا هم چون ثواب را دارد می‌دهد خودش جبران کننده‌ی آن مفسده‌ای است که ممکن است داشته باشد؛ به قول مرحوم شیخ رضوان‌الله علیه، حجت خبر واحد را آن اشکال تفویت مصلحت یا القاء فی

المفسده که در آن جا گفته می شود که از امارات لازم می آید القاء فی المفسده یا تفویت مصالح، چی جواب داده ایشان؟ به مصلحت سلوکی جواب داده که خود عمل کردن طبق اماره یک مصلحتی دارد و یک ثوابی دارد که آن جابر آن چیزی است که ممکن است پیدا بشود، حالا این مصلحت سلوکی. حالا این جا هم شبیه آن گفته یعنی گفته می شود همان جور که یک مصلحت سلوکی می تواند میزور باشد، این جا هم گفته می شود این مصلحت طریقی که این ثواب گذاشتن روی همه ی این ها طریق به این که آن واقعیاتی که در بین هست آن ها انجام بشود و از بین نرود؛ علاوه بر این که باز میزور این مصلحت، این ثواب دادن را فضل خدای متعال و عدم خبیث عمل عاملین، برای این که این ها آرزو دارند، امید دارند به رجاء این رفتند آوردند خب خدای متعال تفضلاً عنایت بفرماید ولو خود عمل مصلحت نداشته باشد یا حتی مفسده داشته باشد؛ و حتی ممکن است فرض کنید طریق هم نباشد، آن مصلحت طریقی هم ملحوظ نشود؛ اما خود این فضل و رحمت الهی که رجاء من رجاء را زمین نگذارد این فضل الهی است، بنابراین چه اشکالی دارد؟ بنابراین این برهان ناتمام است، اگر ظاهر بیانات شرع مساعد بود و ظاهرش این بود که به خود عمل می دهد، این استحسانات و برهان بافی ها باعث نمی شود ما دست از آن ظهور برداریم، چون این برهان، این مغالطه است درحقیقت، برهان نیست، مغالطه بود؛ چون راه های دیگر وجود دارد؛ خب این بیان هم که بیان ثانی بود تمام نیست. بیان ثالث، بیان ثالث این هست که

س: ...؟ بیان عرفی عرف است ثواب وقتی بر عملی داده می شود یا ابتدائاً اولاً می فهمیم که آن عمل دارای امر است یا استحباب یا وجوب یا هرچیز یا نه حالا این ابتدائاً این است، این هم نشد از باب تفضل است؛ حالا این استدلالی کردید از مصباح نقل کردید....

ج: استدلال نفرمودی شما، حالا الان می گوئیم، به وجه سوم که می گوئیم آن چه که ایماء بود در کلام ایشان روشن می شود. ببینید این که شما می فرمایید ظهور عرفی این است که هر جا ثواب باشد....

س: ...؟ یک ملازمه ی عرفی است ...؟ بالاخره ثواب که بر عملی داده می شود فهم ابتدایی عرفی این است که این عمل استحباب داشته، وجود داشته هرچی، به این خاطر داده شده؛ حالا اگر مظان تفضل هم بود خب آن مظان تفضل آن هم جای خودش، عرف آن هم استفاده می کند؛ اما این که ما بیایم از این عدول کنیم، از این فهم عرفی حالا بخاطر یک استظهاری که هنوز این هم خیلی در آن جای بحث دارد که آقا ظاهر روایات این است که ثواب بر خود آن عمل داده شده که حالا این هم جای بحث دارد کاری ندارم، ما می خواهیم بگوئیم این استدلال را آمدند با حرف حضرت امام یا مثلاً مصلحت سلوکیه ی شیخ جواب دادند که یک حرف های ثبوتی است هنوز معلوم هم نیست که این جا ...؟ یا نه! دارد این به این استدلال عرفی، آن استدلالی که خارج از فهم عرفی است ...؟ ظاهراً مشی دقیقی نباشد.

ج: خب کلّ علی مسلکه، اما عرض بکنیم که شما در بین کلام خودتان این مطلب را قبول کردید بحمدالله که بالاخره تفضل را عرفی دانستید....

س: بله.

ج: خب حالا که تفضل را همین یکفی، ما داریم احتمالات را تکثیر می کنیم، می گوئیم بنابراین ظهور روایات این است که به نفس عمل داده می شود، شما با این برهانی که

می‌خواستید اقامه کنید که گفتید امور ثلاثه در این‌جا هست، برهان سیر و تقسیم را به‌کار گرفتید، گفتید سه احتمال است دوتای آن را خراب کردید، یکی‌اش را متعین کردید. می‌گوییم آقا تعین ندارد، درست؟ بله انقیادش قبول داریم خلاف ظاهر است ولی بین ذات عمل و عمل انقیادی این‌جا وجهی برای برهان شما نیست، چون ذات‌العمل هم از باب تفصل ممکن است، وقتی ممکن شد پس چرا رفع ید از ظاهر روایت نکنیم؟ هم‌چنین که حالا احتمال دیگر هم داریم می‌دهیم که این هم عرفی است، چون خود عرف هم این کار را می‌کند. وقتی یک چیزی مردد شد می‌گوید آقا این‌ها را انجام بده؛ به‌خاطر این‌که آن‌که ما فی‌البین هست انجام شده باشد. در تمام موارد علم اجمالی و حجت اجمالیه عقلاء همین کار را می‌کنند، جمع می‌کنند. یا به کسی می‌گوید حرف همه‌ی این‌ها را مثلاً گوش کن برای این‌که آن حرف‌هایی که می‌داند حرف مضر آن‌چنانی مثلاً در آن نیست می‌گوید گوش کن تا به آن واقع بررسی؛ این‌ها توی عرف هم هست. این هم که می‌فرمایید هر‌جا ثواب داشتند که ان‌شالله این بحثش بعداً خواهد آمد، هر‌جا ثواب گفتند این ظاهرش این است که آن یا مستحب است یا واجب است، این فی‌الجمله درست است نه بالجمله؛ آن درجایی است که خودش نگفته باشد اگر چه من نگفته باشم، دارد فرض می‌کند من نگفتم، آن‌وقت این ظاهرش این است که مستحب است؟ خودش می‌گوید من این ثواب را می‌دهم اگر چه نگفته باشم، با این‌که گفته نگفته باشم، جعل نکرده باشم، ظاهرش این است که استحباب دارد یا وجوب دارد؟ خب می‌گوید نگفتم. پس بنابراین آن در جایی است که این‌جور نباشد. مثل مثلاً بله «من سرح لحيته فله كذا» نگفته من نگفتم او دارد می‌گوید؛ اما این‌جا دارد می‌گوید او گفته من نگفتم ولی می‌دهم، او گفته من نگفتم می‌دهم یعنی چی؟ یعنی مستحب است. این ملازمه عرفی هم ندارد با استحباب؛ می‌گوید ولو او اشتباه کرده لم يقله یعنی او اشتباه کرده، او دروغ بسته، او گفته مستحب است یا گفته واجب است دروغ بسته یا اشتباه کرده ولی من می‌دهم؛ این دیگر نمی‌شود گفت ظاهرش این است که پس بنابراین کشف می‌کند. آن کشف مال جایی است که همراه با چنین بیانی و چنین مطلبی نباشد. فلذا حالا بعداً خواهیم گفت بزرگانی که از این مقدمه‌ای که حالا بحثش کردیم که چون ثواب بر ذات عمل است مثل آقای آخوند، چون ثواب بر ذات عمل است استحباب آن عمل را خواستند استنباط بکنند، جواب این است ما این مقدمه را قبول داریم که این ثواب بر ذات عمل است اما این حرف دوم‌تان را قبول نداریم که می‌فرمایید این کشف می‌کند از استحباب آن عمل؛ چرا؟ به‌خاطر این‌که اگر جاهای دیگر قبول کنیم که می‌کنیم در فقه، فقها از این‌که ثواب بر یک چیزی گفته شده باشد استحبابش را کشف می‌کنند، یا اگر عقاب گفته شده باشد حرمتش را کشف می‌کنند. درست است از این، آن جایی است که چی هست؟ آن‌جا جایی است که مقرون به یک این‌چنین چیزی نباشد گفته اگر چه نگفته باشم؛ این‌جا خودش دارد می‌گوید نگفتم، یعنی استحباب ندارد، وجوب ندارد. خب...

س: فرزند مولا را کشت به احتمال دشمن بودنش، مولا تشویقی که دارد نسبت به چی هست؟

ج: انقیاد است، آن‌جا برای انقیاد است؛ خب آن‌جا که نگفته درست؟

س: چی را نگفته حاج آقا؟

ج: شما یک مثال، آن‌جا یک عبارتی از مولا صادر نشده است که اگر پسر من را هم کشتی، من به‌خاطر کشتن پسر من ثواب می‌دهم؛ اگر این‌جوری گفته بود می‌گفتم بله؛

بینید اگر یک وقت مولایی بیاید این جوری بگوید، بگوید کسی اگر کسی را کشت به احتمال این که آن دشمن من است، درست؟ من به او کشته ثواب خواهم داد ولو آن کشته پسر خودم باشد؛ خب این جا می گویم ثواب بر این پسر است، به همین کشته شده هست، بر همین کشتن است. اما وقتی این جوری نگفته بله می گویم آقا ثواب دارد از باب انقیاد است، برای خاطر این که این در مقام حمایت از مولا برآمده، درست؟

س: این همیشگی و کلی نیست که همیشه...

ج: نیست، نه آن جایی است که عبارت دارد مولا، گفته دارد، حرف دارد؛ ما این، نه تا روایت از مولا به دست ما رسیده، این روایات من بلغ بود، داریم مفاد این ها را بحث می کنیم، درحالی که این ها چی فرموده مولا به ما؟ مفاد این ها، فقه الحدیث این ها چی هست؟ این را داریم بررسی می کنیم. اما این که لا اشکال در این که اگر حرفی نزده خب نمی شود گفت بر عمل ثواب می دهد. نه بر عمل، نه بر عمل انقیادی، فقط علی الانقیاد؛ آن جا عقل آن که می گوید انقیاد است.

س: استاد پس باید تفصیل قائل بشویم، بگویم اگر داعی مولا به احتیاط بوده که ما به آن مصالح واقعی برسیم، این جا هم ثواب مال همان انقیاد است..

ج: نه

س: چرا دیگر حاج آقا، خدا به خاطر احتیاط گفته این کار را بکن، بعد ثواب را می دهد به ذات عمل؟ خب می گوید چون احتیاط کردی، نیت مرا اداء کردی به خاطر همین احتیاطت به تو ثواب می دهم....

ج: این عرض کردیم چندبار، این عقلانی است که بگوید این کار، این کار، این کار، این کار ثواب هایی که گفته شده بر آن ها می دهم، ثواب های که بر این کار گفته شده می دهم ولو خودن نگفته بودم، این آقا آمده گفته، ثواب این کار را می دهم؛ چرا داعی ام بر این چی هست که این کار را می کنم؟ چون چندتا چیز خوب این وسط هست از عمل ها، برای این که این عبد رقبت پیدا کند، تشویق بشود بر این که برود همه را انجام بدهد، آن هایی هم که خوب است توی این می گوید آقا ثواب این هم می دهم، ثواب همین را نه انقیادت را، همین را؛ این هم عقلانی است، بیاید بگوید به انقیادت می دهم عقلانی است، بیاید بگوید به این هم می دهم عقلانی است. حالا گفته وقتی گفته که ما دیگر نمی توانیم رفع دید از آن بکنیم وقتی عقلانی است، می شود، تصویر دارد که نمی توانیم از ظهور رفع دست برداریم.

س: اصلاً حاج آقا ظاهر ما این روایات را برداریم....

ج: اگر می آمد شارع با شما مشورت می کرد می گفت آقا حالا ثواب را به چی قرار بدهم؟ خب شما مشورت می دادید می گفتید به انقیاد بده؛ اما حالا خودش مشورت نکرده روی عمل داده ما چه بکنیم؟

س: مذاق شارع چی هست؟ مذاق داعی شارع بر این که امر کردی چی هست؟ احتیاط بوده، خب می گوید ثواب هم مال همین احتیاط است.

ج: چرا؟ آن راه دیگری وجود ندارد که بگوید به نفس عمل می دهم؟

س: ...؟ خلاف ظاهر است استاد...

ج: چی خلاف ظاهر است؟ بعد از این که تصریح کرده خلاف ظاهر است؟

س: این تصریحی که شما می‌فرمایید بیان‌ها و نظرها مختلف می‌شود، هرکه یک بیانی دارد

ج: خب هرکه بله، توی عالم اختلاف فراوان است...

س: ...؟ روایت موجود نباشد، آن انگیزه‌ای باعث شارع امر کند چی بوده؟ به همان هم ثواب می‌دهد.

ج: ذلک الثواب، آن ثواب مال عمل بود؛ گفته آن ثوابی که برای عمل گفته شده ولو ما نگفته باشیم می‌دهیم، همان ثواب را بر آن عمل می‌دهیم...

س: خب این عمل اضافی شما هست حاج آقا، آن ثواب...

ج: بابا توی روایت است دیگر، روایت‌هایش که خواندیم دیگر، حالا دوباره مراجعه کنید. حالا بالاخره اختلاف بین علما زیاد است، این جا هم یکی از آن‌ها است.

س: ...؟

ج: بله؟

س: قطعاً در برابر عمل است.

ج: خب، حالا بین قطعاً ایشان می‌گویند به خاطر؛ ما نمی‌گوییم قطعاً مقابل عمل است، می‌گوییم ظاهر روایات این است.

س: استاد یک جایی که استظهارها متفاوت است ...

ج: کلّ علی حجه، اگر دقت کرده باشد استفراغ الوسع کرده، یک جاهایی که استفراغ اشکال ندارد این جا هست، استفراغ الوسع کرده باشد آن وقت بله، دیگر...

س: خب باشد، احتمال، چون جزماً استظهار می‌کند اما یک فقیهی دیگر جزماً استظهار کرده خلاف...

ج: خب کلّ علی حجه دیگر.

س: این چه استظهار عرفی هست که می‌گوید که خلاف من این را استظهار کرده؟ اصلاً شاید عرفی نباشد.

ج: آن مثلاً به یک، ببینید آن استظهارها گاهی در اثر این است که آن از یک نکته‌ای، از یک خصوصیتی غفلت می‌کند درست؟ هر دو آن که درست نیست، ممکن است هر دو آن هم باطل باشد سومی باشد حالا؛ ولی....

س: خب این جا جای احتیاط نیست؟

ج: نه جای احتیاط نیست، چون این حجت دارد ظهور حجت است دیگر، این دارد می‌فهمد این است.

س: چون می‌خواهد به عرف بگوید ظهور عرفی این است درست است؟

ج: بله، من تشخیص، قسم می‌خورد به حضرت عباس ظهور عرفی این است

س: او فقط هم دارد همین را می‌گوید؟

ج: بله می‌گوید، اشکالی ندارد. این‌ها همان است که دیگر کُلُّ علی حجت هست آن وقت «للمصیب أجران و للمخطئ أجر واحد»، همه‌ی آن‌هایی که استفراغ الوسع کردند، تقصیر نکرده باشد در مقدماتش و روی موازین استنباط کرده باشند هردو مأجورند؛ منتها آن‌که استنباطش مطابق واقع درآمده، روایت فرموده له اجران، هم اجر زحمتی که کشیده هم اجر اصابه به واقعی که؛ آن‌که نه زحمت کشیده و خطا شده له اجر واحد که زحمت کشیده ولی اجر اصابه‌ی به واقع را دیگر ندارد.

این به خدمت شما عرض شود که بیان دوم. بیان سوم این است که ما دوتا روایت داریم که در آن دوتا روایت امام تقیید کردند عمل را، عمل را عمل انقیادی قرار دادند با تقییدشان؛ که یکی روایت هفتم باب بود که روایت محمد بن مروان بود که در کافی شریف بود «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ التَّمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابُ أُوتِيَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ» خب این‌جا فرموده: «فعله ذلك العمل» مقیداً به قید «التماس ذلك الثواب» آن وقت «أوتيه» آن ثواب به او داده می‌شود. یا در روایت چهارم همین باب، آن‌جا هم به خدمت شما عرض شود این بود که در محاسن بود، آن هم از محمد بن مروان است «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) لَمْ يَقُلْهُ» که هر دو آن محمد بن مروان هم راوی‌اش بودند هم این هم آن؛ منتهی آن در کافی است این در محاسن. بنابراین می‌شود گفت دوتا روایت هم نیست، یعنی یک روایت است در حقیقت؛ حالا به دوتا سند ذکر شده در دو کتاب شده. خب گفته شده است که ولو روایات دیگر این قید را ندارد و مطلق است، فرموده ثواب به آن عمل داده می‌شود؛ اما این‌جا موضوع را مقید کرده، عملی که «التماس ذلك الثواب» می‌شود عمل انقیادی، پس موضوع می‌شود عمل انقیادی. حالا یا به این تقریب که کسی که ناظر به این روایات باشد یدرک که این‌ها راجع به یک موضوع دارند حرف می‌زنند، موضوع واحدی در تمام این روایات محل کلام است، ولو مثبتین هستند و لکن همه دارند راجع به یک مطلب دارند صحبت می‌کنند. آن وقت وقتی راجع به یک مطلب دارند صحبت می‌کنند اگر موضوع غیر مقید بود چرا حضرت در این‌جا می‌آیند تقیید می‌کنند؟ یک فضیلتی را قایم می‌کند، خب بدون این هم باشد فرض این است که این ثواب را دارد؛ برای چی این تقیید را می‌کنند؟ این تقیید در حقیقت عبد را به خطا انداختن در آن می‌شود، برای این‌که ذات این عمل حکم دارد، بدون این قید. بنابراین از این‌که این‌جا قید کردند معلوم می‌شود نه، این چی هست؟ همه‌اش همین‌جور است، یعنی همه‌جا همین است که عمل انقیادی است؛ آن وقت سؤال می‌کند چرا آن‌جا قید نزدند، آن هم جوابش این هست که آن‌جا که قید نزدند برای این‌که یک قیدی لایق دارد دیگر، یعنی آن‌جا هم روشن است که همین‌طور کسی برود ریائاً بیاورد یا برود یک مقصد دیگری بیاورد، اصلاً در ارتباط با مولا نباشد؛ گفتم مثل این‌که معلمی است می‌خواهد به شاگردان کلاسش یاد بدهد، یک سوره‌ای را برمی‌دارد می‌خواند، اصلاً مقصدش این نیست که قصد الهی ندارد، پول می‌خواهد بگیرد، حقوق دارد می‌گیرد

می‌گوید خب وظیفه‌ام این است که این را یاد این‌ها بدهم، قصد الهی ندارد؛ این‌جا هم خدا می‌آید ثواب می‌دهند. این روشن است این‌که دارد می‌گوید ثواب می‌دهد یعنی برای این‌که شاید خدا فرموده باشد، شاید دین، اسلام فرموده باشد؛ پس بنابراین این‌جا که قید شده همانی که آن‌جاها هم خودبه‌خود فهمیده می‌شود به قرینه‌ی تناسب حکم موضوع، این‌جا تصریح به آن داده؛ بنابراین همه‌ی این‌ها وزان واحد دارد این را دارد می‌گوید، این یک بیان بیان دوم این است که نه، از قانون اطلاق و تقیید استفاده می‌کنیم، می‌گوییم این‌جا مقید فرموده حضرت، این باعث تقیید در آن روایات می‌شود پس موضوع این روایات هم که این قید ظاهراً در آن نیامده آن‌ها هم تقیید می‌شود. بنابراین سرجمع این روایات می‌شود چی؟ می‌شود العمل الانقیادی. این هم بیان سوم است که خب این بیان اقول بیانات است در مقام.

س: استاد جسارتاً این بیان دوم ...

ج: سوم.

س: نه بیان دوم برای حمل مطلق بر مقید..

ج: آهان دوم از این سوم می‌فرمایید؟

س: بله، این خب همان بیان اول شرطش است دیگر، شرط ضابطه‌ی حمل مطلق بر مقید این است که وحدت موضوع باشد، فرمودید دوتا بیان داریم برای حمل مطلق بر مقید، یکی‌اش این است که وحدت موضوع را ما می‌دانیم با بعضاً به این روایات، یکی دیگر هم طبق ضوابط ...

ج: بله ببینید اگر وحدت مثبتین که مفهوم نداشته باشد ما احتیاج داریم به احراز وحدت موضوع؛ اما اگر که نه، کسی بگوید من از آن راه نمی‌خواهم بگویم، اطلاق و تقیید در مثبتین جاری نمی‌شود، وحدت موضوع هم برای ما ممکن نیست این‌جاها احرازش؛ بلکه من از باب این‌که این‌جا تقیید شده، قید مفهوم درست می‌کند، پس این روایتی که می‌گوید که: «عمل ذلک، طلب قول النبی یا التماس قول النبی(ص)» مفهوم دارد؛ یعنی اگر این‌جور نبود نه، مفهومش این می‌شود که اگر «التماس قول النبی» نبود، «طلب قول النبی(ص)» نبود نه. این نه، با آن آره تنافی دارد تقیید می‌کند آن را؛ او می‌گوید همه‌جا آره، این می‌گوید آن‌جاها نه؛ این اخص مطلق می‌شود از او کانّ او را تقیید می‌کند یک مورد؛ پس بنابراین این احتیاج ندارد به وحدت موضوع بگویم، نه از باب این‌که آن موجب است این سالبه است تهافت دارند؛ بنابراین اگر مثل این‌که گفت: اکرم العالم گفت: لا تکرّم العالم الفاسق، چطور اکرم العالم را تقیید می‌کنید؟ این‌جا هم همین‌جور است..

س: بنابر مفهوم وصف؟

ج: بله؟

س: بنابر مفهوم وصف؟

ج: مفهوم وصف، بله.

جواب از این، آیا از این مطلب هم می‌شود جواب داد یا نه؟ خب این اقوی الوجوه است

دیگر.

س: قائل هم دارد؟

ج: بله؟

س: قائل هم دارد؟

ج: خب همین‌ها که می‌گویند بعضی‌های‌شان از همین راه دارند می‌گویند؛ که شاید عبارت محقق خوئی هم که خواندیم ایشان اتکاء‌شان به همین وجه باشد، فرموده است که: «نعم الثواب مترتب علی ما اذا كان الاتيان بالعمل بعنوان الرجاء و احتمال المطلوبية علی ما يستفاد من قوله (ع) فعمله التماس ذلك الثواب او طلب قول النبي (ص)» این می‌گوید از این استفاده می‌شود که موضوع این است، حالا چه جور استفاده می‌شود؟ یا بالبيان الاول یا بالبيان الثاني.

خب از این مطلب هم جواب‌هایی داده شده، یک جواب جوابی است که علی مسلک بعضی از بزرگان هست که می‌گویند آقا این روایاتی که تقیید در آن هست حجت ندارد سنداً؛ اما روایت کافی چون محمد بن سنان در آن هست حداقل و محمد بن سنان جرح و تعدیلش با هم تعارض می‌کند می‌شود مجهول الحال. اما روایت محاسن آن هم به‌خاطر این‌که این محاسن موجود حجت نیست حتی آن‌هایی که صاحب وسائل از آن نقل می‌کند؛ پس بنابراین این سند ندارد، ما هستیم و آن مطلقاً، مقیدی وجود ندارد. کسی که این اشکال سندی را بپذیرد این جواب خوبی است...

س: حاج آقا قرینه‌ی لبّیه را چه می‌کنیم؟

ج: بله؟

س: قرینه‌ی لبّیه که فرمودید...

ج: آن گذشت دیگر، حالا فقط از این راه، می‌گوید آن قرینه‌ی لبّیه را، حالا آن قرینه‌ی لبّیه را هم عرض می‌کنم.

پس اگر اطلاق و تقیید می‌خواهید بگویید از قانون اطلاق و تقیید می‌خواهید استفاده کنید این مقید حجت نیست. و اما اگر کسی قبول کند که ما قبول کردیم گفتیم آن از کافی است، وجود افراد ثابت الضعف در سند کافی اشکالی برای حجت ایجاد نمی‌کند؛ چون گفتیم که خود محمد بن یعقوب کلینی شهادت داده به این‌که این مضامین صادر شده. و اما روایت محاسن هم گفتیم روایت محاسن هم حجت است به بیانی که... به‌خصوص یا فقط آن‌هایی که اصحابی که طریق دارند برای ما نقل بکنند، مثل صاحب وسائل، مثل وافى و امثال... مثل مرحوم مجلسی قدس سرهم این‌ها طریق دارند به اصل کتاب و نسخه...؟ مذهبی. اگر هم بگوییم معلوم نیست به نسخه باشد این‌ها در اعصاری زندگی می‌کردند که صغرای این کبری را پیدا کردن محتمل به حس و الحدس است؛ پس او دارد می‌گوید من از آن کتابی که مال ایشان بوده احتمال حسیت وجود دارد به‌خاطر شواهد و قرائنی که در آن ازمنه متوفر بوده در مورد کتب؛ خطوط علما بوده، چه بوده، چون قرائت و سماع بوده چه بوده، نسخه‌های مسلم در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفته که الان الحمدلله بقایای از آن‌ها الان وجود دارد، مثل در کتابخانه‌ی آستانه‌ی مقدسه‌ی رضویه، آستانه‌ی مقدسه‌ی معصومیه

و کتابخانه‌ی مرحوم آقای نجفی و کتابخانه‌های یگر که حفظ این‌ها از واجبات است که ما بدانیم اولاً تواتر این‌ها و این‌که این‌ها جیلاً، جیلاً بعد جیل همین‌طور بوده می‌رود جلو، می‌رود جلو، این‌ها خیلی مهم است؛ قرآنی را که مثلاً می‌گویند در روسیه هست مال سنه‌ی 61 هست، یعنی سال شهادت سیدالشهدا(س)، خب آن قرآن را الان ببینید با قرآن ما هیچ تفاوتی نمی‌کند و هکذا، این‌ها نگهداری این‌ها برای صیانت از مذهب و اسلام چیز لازمی است.

خب این‌جا به خدمت شما عرض شد که ما می‌گوییم حجت است و این اشکال ضعف سند ندارد.

جواب دوم:

جواب دوم از آقای آخوند که توی متن کفایه فرمود، فرمود: قبول، این تقیید این‌جاها دارد اما این منافات ندارد با این‌که ثواب مال چی باشد؟ مال ذات عمل باشد؛ همان موقعی هم که شما «طلب قول النبی» می‌آوری که شرط است، بله به شرط این‌که به «طلب قول النبی» بیاوری «التماس ذلک الثواب» بیاوری، ریا نکرده باشی، هدف دیگری غیر دینی نداشته باشی، در آن طرف من به خود عمل ثواب می‌دهم، اشکال دارد؟ آسمان زمین می‌آید؟ چه ملازمه‌ای دارد؟

س: به فرض این‌که مسلّم باشد که دارید، ظهور مال عمل است...

ج: خیلی خب، پس حالا شما، پس این ملازمه ندارد، که از تقیید ملازمه ندارد که حتماً باید بگوییم مال آن است؛ وقتی ملازمه نداشت آن روایت مطلقه‌ی ما، هشام بن سالم که قید نداشت که، آن‌جا گفته مال ذات عمل است؛ این‌جا قرینه نمی‌شود که دست از آن ظهور برداریم، چون می‌توانیم به آن تحفظ کنیم این‌جا هم بگوییم بله، باز به ذات عمل است، به حکم همان‌جا، به حکم همان‌جا به ذات عمل است. این شرط و خارج از... می‌گوید بله در این صورت... همانی که به عقل‌مان هم می‌فهمیدیم، همان قرینه‌ی لیّیه؛ بله این ثواب مال ذات عمل است اما وقتی که ریا نکرده باشد، وقتی که به اغراض دیگر نیاورده باشد؛ این‌ها تناسب و حکم ...

س: چرا اخذ به ظهور آن روایت نکنیم؟

ج: کدام روایت؟

س: شما آن را توجیه کنید. اخذ به آن روایتی که...

ج: وقتی منافات اصلاً ندارد تقیید چرا بکنیم؟ خب او آن‌جوری گفته؛ این را چرا گفته؟

س: خب وحدت موضوع...

ج: خوب دقت بفرمایید.

این را چرا گفته؟ همانی است که عقل‌مان هم می‌فهمیم گفته؛ پس بنابراین یک قید جدیدی نمی‌آورد، عقل خودمان هم می‌فهمید که بله باید روی این حساب‌ها بیاوریم، نه این‌که برویم ریا بکنیم، نه این‌که برای اغراض دیگر بیاوریم، می‌خواسته تمرین بکند، مثلاً فرض کنید که سوره‌ی نبأ را هی می‌خوانده قصد قربت نداشته، قصدش این بوده که

مخارج حروفش چی بشود؟ یا تصحیح حلق بشود.

یک آقای روحانی محترم ما دوتا تابستان می‌رفتیم همدان، آمده بود همدان می‌گفت که من آقای کافی بود قم می‌آمدند منبر می‌رفتند آخر خیابان چهارمردان، می‌گفت 15 روز پای منبر ایشان رفتم تا این پیچ که توی حلقش چه جوری می‌پیچاند می‌گوید که مثلاً وقتی خطبه‌ی اول چیز می‌خواندند ایشان، می‌پیچید توی... این چه جوری می‌پیچید؟ این را یاد بگیرد! تمام این که 15، نه این که می‌خواستم مطالب را یاد بگیرم و برای روضه و برای این‌ها، فقط می‌خواستم پیچ مثلاً و علی آله الطاهرین چه جوری می‌پیچاند؟ این را یاد بگیرد. خب برای این رفت، خدا ثواب به این می‌دهد؟ خب رفتی آن روضه را نشستی فقط برای این که پیچ یاد بگیری، نه برای تعظیم شعائر رفتی، نه برای تعلم احکام الهی رفتی، نه برای تهذیب نفس، فقط برای این که پیچ این را یاد بگیری و تقلید بکنی از او.

س: تقیید دارد هم دیگر ظهور پیدا نمی‌کند

ج: بله؟

س: بیان آن جایی که تقیید دارد هم دیگر ظهور در این که حکم برای مقید است پیدا نمی‌کند تا بخواند آن را قید بزند.

ج: بله، اگر این جوری گفتیم حتی ظهور همین... حتی ایشان می‌فرماید، آقای آخوند عبارت‌شان این است می‌فرماید که: «و اتیان العمل بداعی طلب قول النبی(ص) کما قُیِّد به فی بعض الاخبار و ان کان انقیاداً» این درست است انقیاد می‌شود یعنی به حمل شایع این انقیاد است «الا انّ الثواب فی الصحیحة انما رُتب علی نفس العمل و لا موجب لتقییدها به لتقیید صحیحة به»...

س: اگر وحدت موضوع باشد موجب می‌شود استاد...

ج: چرا؟ چرا لا موجب؟ «لعدم المنافاة بینهما بل لو أتى به کذلک» یعنی «طلب قول النبی» «او التماساً للثواب الموعود کما قید به فی بعضها الآخر» بعضی از اخبار دیگر «لأوتی الاجر و الثواب علی نفس العمل» باز هم «لا بما هو احتیاط و انقیاد» ثواب به نفس عمل داده می‌شود، اما پس تقیید نکردیم، برای خاطر این که منافاتی ندارد، تقیید در جایی است که منافات داشته باشد، این جا که تقیید منافات ندارد که به ذات عمل داده بشود. حتی می‌گوییم همین روایت هم که تقیید کرده این‌ها هم نه، این هم نمی‌خواهد بگوید که به ذات عمل داده نمی‌شود «بما انه احتیاط و انقیاد» داده می‌شود، چرا؟ چون این یک قیدی است که عرض می‌کنم تقیید شرعی نیست، این چیزی است که روشن است شرط است برای این که آن ثواب بر ذات عمل هم بخواند داده بشود. این یک امر عقلی است که بخواند ثواب به ذات عمل هم داده بشود، عقل می‌گوید آن جایی است که رباناً نباشد، آن جایی است که بی‌ارتباط محض با مولا نباشد، به موقع ارتباط پیدا بکند.

س: یعنی همان بیانی که می‌گوید لبّی هست این جا می‌شود

ج: بله، همان بیان لبّی را شارع اظهار کرده، تغییر جدیدی نکرده و علی‌ای حال دارد می‌گوید به نفس عمل من این ثواب را می‌دهم.

س: شارع اگر بخواند به عمل انقیادی ثواب بدهد باید چه جوری....

ج: بله؟

س: اگر می‌خواست به عمل انقیادی ثواب بدهد باید چه جور می‌گفت دیگر که این اشکال‌ها به آن وارد نباشد؟

ج: باید تصریح می‌کرد اگر این جوری می‌خواست...

س: خب الان هم تصریح

ج: نه این تصریح نیست، نه نه نه، می‌فرمود که آن ثواب را بر عمل انقیادی می‌دهم.

س: خب «طلب قول النبی» یعنی همین دیگر...

ج: نه نه، طلب قول النبی این جور که می‌گوید ما تقیید از آن نمی‌فهمیم، می‌گوییم که همان حرف عقل‌مان را دارد می‌گوید که شرط است؛ این چون ظهور پیدا نمی‌کند برای خاطر این که این چی هست؟ این یک مطلب عقلی است که این قید وجود دارد، این شرط وجود دارد؛ همان را دارد بیان می‌کند. پس بنابراین ظهور پیدا نمی‌کند یک مطلب جدیدی دارد می‌گوید.

س: عرف این را برایش می‌گوید...

ج: عرفی که، نه عرف هم می‌گوید همان حرف خودمان، چیز جدید نمی‌گوید که، روشن است آن جا هم که نگفته همین را می‌خواهد بگوید.

س: عقل می‌گوید اخلاص باشد، شما فقط مثال ریا و ..

ج: نه اخلاص...

س: الان قصد محبویت را عقل می‌پسندند ولی این روایت نمی‌پسندد.

ج: چرا این روایت آن را می‌گیرد فرق نمی‌کند.

س: نه دیگر گفته طلب التماس ذلک...

ج: نه اطلاعات داریم دیگر، آن «طلب قول النبی» هم یعنی همین، یعنی چون مطلوب پیامبر است.

س: پس دیگر چه ذات العملی است این جا؟

ج: بله؟

س: ...؟ ...؟ می‌گوییم ذات‌العمل برای این که ریایی نباشد، فلان نباشد، خب این ذات العمل نشد که.

ج: این ذات‌العمل در مقابل عمل انقیادی است یعنی به خود این عمل می‌دهند، نه با قید این که به این جهت آورده‌ای؛ آن وقت این را چرا شارع فرموده آن‌هایی که می‌گویند؟ می‌گویند این جوری فرموده که من به ذات عمل می‌دهم تا با یک تیر دوتا نشان بزنم؛ یکی این که بگوید این ثواب را به شما می‌دهم، دو؛ بفهماند که این که این عمل هم مستحب شد

ولو خبر مخبر ضعیف است، ولو آن راوی ضعیف است یا مجهول است ولی بدان من این‌جاها آن عمل را به عنوان دیگری مستحب کردم، به عنوان بلوغ الثواب علیه مستحب کردم آن را، خود آن عمل را. پس بنابراین می‌گوید به ذات آن عمل می‌دهم و داعی‌اش بر این‌که بر ذات آن عمل قرار داده ممکن است همین باشد که یک امر آخری را هم افهام کند به مخاطبین خودش؛ مثل آقای آخوند که فرموده: خب وقتی بر ذات عمل است من از آن کشف می‌کنم که چی؟ پس عمل مستحب است، آن وقت آن آثار فقهی که بعداً بحثش را خواهیم کرد ان‌شالله آن آثار فقهی را بر آن بار می‌کند؛ وقتی استحباب این عمل ثابت شد آن وقت در مباحث مختلفی اثر پیدا خواهد کرد که آن‌ها خواهد آمد ان‌شالله. این هم به خدمت شما عرض شود که این وجه.

علی‌ای حال پس بنابراین وجوه دیگری هم در مقام وجود دارد که آن‌ها ولو این‌که ظاهر فریبنده‌ای بعضی‌هایش دارد اما مثل این‌که مثلاً گفتند اطلاق و تقیید در این‌جاها درست نیست به خاطر این‌که رتبه‌ی قید با رتبه‌ی مقید باید یکی باشد، این‌جا رتبه‌هایشان واحد نیست مثل این‌که گفتند: تقیید در جایی ممکن است که اطلاق ممکن باشد عدم و ملکه است، این‌جا اطلاق ممکن نیست پس تقیید هم ممکن نیست؛ از این‌جور بیانات هم وجود دارد که بیانات تمامی نیست در مقام ولو ظاهرش یک برهان‌های عقلی و ظاهرهای فریبنده‌ای دارد. اما این‌ها تطبیق به مقام نمی‌شود و حالا هم دیگر چون وقت گذشته خیلی، دیگر آن‌ها را هم از آن می‌گذریم. بنابراین تا به حال تقویت شد که ما بگوییم وفاقاً با آقای آخوند و من تبعه که از این روایات، مفاد این روایات این است که ثواب بر ذات العمل است؛ و اما آیا این ذات‌العمل بودن موجب آن مسأله می‌شود یا نه؟ ان‌شالله بعد از تعطیلات که اولین یکشنبه‌ی ماه ربیع الاول ان‌شالله که بیستم آبان گمان می‌کنم می‌شود ان‌شالله در خدمت‌تان خواهیم بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.